بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[حد مرتد 1](#_Toc427751951)

[مرور بحث سابق 1](#_Toc427751952)

[دو اصل کلی در اصول 2](#_Toc427751953)

[اتخاذ مبنا 2](#_Toc427751954)

[کلمه اسلام 2](#_Toc427751955)

[اتخاذ مبنا 3](#_Toc427751956)

[روایتی در این باب 3](#_Toc427751957)

[تقویت قول مشهور 4](#_Toc427751958)

[اسلام احد ابوین 4](#_Toc427751959)

[مستندات بحث 4](#_Toc427751960)

# حد مرتد

# مرور بحث سابق

در جلسه گذشته درباره مراد از اسلام در ارتداد از آن سخن گفته شد و دو قول مطرح شد که برخی در اینجا صرف اسلام تبعی را به خاطر اطلاق ادله کافی می‌دانستند، اما در مقابل مشهور قائل بود که اسلام باید انتخابی و حقیقی باشد، تا احکام گفته‌شده در قبال مرتد بر آن مترتب شود.

## دو اصل کلی در اصول

همان‌طور که مشخص است اگر لفظی دارای معنای حقیقی باشد، حمل بر آن خواهد شد که این معنای همان اصالت الحقیقه است. از طرفی دیگر نیز وجود اصل حکومت در ادله اصلی انکارناپذیر است که دلیل توسعه یا تضییق پیدا کند و مراد از لفظ عمومی‌تر یا ضیق‌تر از معنای اولیه و حقیقی خود شود. این دو ضابطه است که در اصول وجود دارد.

پس در اینجا بنای یکی از دو قول بر همین اصالت الحقیقة است که قول مشهور باشد و قائل به وجود دلیل تعبدی نیستند که موجب حکومت در این مقام می‌شود.

## اتخاذ مبنا

در قبال قول به‌کفایت اسلام تبعی باید گفت که بعید است قائلین بدین قول نیز معنی حقیقی اسلام را همان اسلام تبعی بدانند. پس آنچه می‌تواند مبنای این اختلاف باشد، این است که گفته شود در اینجا دلیلی وجود دارد که به اطلاقه می‌گوید اسلام حکمی مانند اسلام واقعی است. د روایات واردشده فرزند فردی که مسلم شد، مسلم به‌حساب می‌آید، لذا بعید نیست که این دلیل و مانند آن بتواند به‌عنوان دلیلی حاکم اطلاق داشته باشد.

## کلمه اسلام

ظاهر آیات بدین گونه است که برای اسلام دو معنا وجود دارد؛

در یک معنی اسلام در مقابل ایمان است، اما در آیاتی آمده است که اسلام از ایمان نیز بالاتر است؛

**«فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِین»** [[1]](#footnote-1)برخلاف اصطلاحی که اسلام پایین‌تر از ایمان است که؛

**«قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا، وَ لکنْ قُولُوا: أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکم»[[2]](#footnote-2)**

## اتخاذ مبنا

اما درنهایت وجه دومی نیز که برای قول به‌کفایت اسلام تبعی بود، کفایت نمی‌کند. علت این است که روایات ادعاشده اطلاق ندارد.

## روایتی در این باب

این روایات در ابواب حد مرتد، باب سه، حدیث هفت و صفحه پانصد و چهل‌ونه ذکرشده است که؛

**«عَنْهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنْ أَبِی الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَینِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَیدِ بْنِ عَلِی عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِی ع قَالَ: إِذَا أَسْلَمَ الْأَبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَی الْإِسْلَامِ فَمَنْ أَدْرَک مِنْ وُلْدِهِ دُعِی إِلَی الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبَی قُتِلَ وَ إِذَا أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ یجُرَّ أَبَوَیهِ وَ لَمْ یکنْ بَینَهُمَا مِیرَاثٌ.»[[3]](#footnote-3)**

در اینجا گفته‌شده؛ وقتی پدر مسلمان شد، بچه‌هایش را به سمت اسلام می‌کشاند، اما بحث ما در آنجایی است که کسی از حین انعقاد نطفه الحاق به پدر و مادر پیداکرده است، باید دید این روایات آنجا را هم می‌گیرد؟ ظاهر امر این است که آنجا را نمی‌گیرد.

اما اگر بگوییم این روایت در این زمینه اولویت دارد، باید اطلاق را نیز بپذیریم که همه احکام بر او مترتب خواهد شد.

## تقویت قول مشهور

اما نکته‌ای که در ورای استدلال قائلین به قول غیر مشهور وجود دارد، این است که قاعده درع مؤید و همراه قول مشهور است. چون اگر این قول را بپذیریم، باید بگوییم فردی که به‌تبع پدر و مادر محکوم‌به اسلام بود، و بعد از هنگام تمیز بنا بر قولی یا هنگام بلوغ اعلام اظهار هم نکرده، مرتد خواهد بود.

### اسلام احد ابوین

سؤالی در این مقام به وجود می‌آید که آیا لازم است ابوین مسلم باشند یا اسلام یکی از آن دو کفایت می‌کند؟

در اینجا برخلاف بحث سابق محل اختلاف نیست، بلکه همه فقها اسلام احد ابوین را کافی می‌دانند. در این زمینه مستنداتی نیز وجود دارد که در ابواب حد مرتد، جلد هیجده و صفحه پانصد و چهل‌وشش ذکرشده است.

### مستندات بحث

روایت اول دارای سند معتبری است البته این سند از دو جهت دارای اشکال است اما سند دیگری از جانب شیخ صدوق وجود دارد که آن معتبر است؛

**«حُمَیدُ بْنُ زِیادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَیرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی الصَّبِی إِذَا شَبَّ فَاخْتَارَ النَّصْرَانِیةَ وَ أَحَدُ أَبَوَیهِ نَصْرَانِی أَوْ مُسْلِمَینِ قَالَ لَا یتْرَک وَ لَکنْ یضْرَبُ عَلَی الْإِسْلَامِ.»[[4]](#footnote-4)**

منظور از شباب در اینجا قبل از بلوغ است. چراکه شباب در لغت معنای وسیعی دارد و گاهی به دوره نوجوانی نیز اطلاق می‌شود.

1. **- صافات /103.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- حجرات/14.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- تهذیب الأحکام؛ ج 8، ص: 236.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 257.** [↑](#footnote-ref-4)